

## نمونه و سوابق محققین

جلد پنجم یادداشت‌های قزوینی ( آثار بازمانده از مرحوم میرزا محمدخان قزوینی) چند ماه پیش انتشار یافت و به تنظیم مطالب جلد ششم که در زیر چاپ است اهتمام کردم. در میان «ورقات» (به اصطلاح آن مرحوم) حرف «ف» به یازده ورقه مربوط به «شیخ فضل الله نوری» برخوردیم که تمام مطالب مرقوم منحصرست به تعیین تاریخ سفر حج شیخ مذکور. مطلب بچشم ما بسیار عادی و جزئی می‌آید خصوصاً که قسمتی از نوشته ارتباطی با شیخ فضل الله ندارد و پس از قراءت اسباب عجب می‌شود که دانشمندی بدان مایه موضوعی بدین پایه را با اصطلاح کش داده است. اما همین مطلب شیوه تحقیق و احتیاط و میزان دقت قریب به وسواس آن مرحوم را که در کمتر کسی میتوان یافت به خوبی واضح می‌نماید، به همین مناسبت طبع آن را برای خوانندگان خالی از لطف و فایده نیافتیم.

نمیدانم کجا این اواخر خواندم که وی در حج چندین هزار تومان خرج کرد. بعد پیدا کردم الحمدلله در تاریخ بیداری ایرانیان (۱: ۲۲۱) ولی حیف که تعیین این سنه حج او را نمی‌کند و بنابر حدس و تخمین من و بعضی قرائن دیگر گویا بل قریب به یقین سفر حج او در سنه ۱۳۱۹ بوده است یا در سنه ۱۳۲۰.

زیرا که من در همان سال سفر مرحوم حاجی شیخ فضل الله و مرحوم شمس العلماء و حاجی علی اکبر بروجردی بود که (بواسطه اغتنام غیاب شمس العلماء از طهران) به مدرسه آلیانس فرانسه رفتم و چون قریب به یقین بلکه یقین دارم که من سه سال در آن مدرسه ماندم دو سال اول را برای تحصیل دیپلوم «سرتیفیکات دتود» و بک سال بعد را برای تکرار و مراجعه به میل خودم باز منظمأ و مرتبأ به مدرسه میرفتم و در سال سوم مدرسه آلیانس بود که من از طهران در ۵ ربیع الثانی ۱۳۲۲ بقصد سفر به اروپا بیرون آمدم، و به عباره آخری من تقریباً یقین دارم که سه سال قبل از خروج از طهران (۵ ع ۱۳۲۲: ۲) من به مدرسه آلیانس رفتم و از آن طرف باز یقین یقین دارم که سال دخول من به مدرسه آلیانس همان سالی بود که مرحومین حاجی شیخ فضل الله و شمس العلماء به حج رفته بودند پس بالطبع سال حج آنها یا همان سال ۱۳۱۹ خواهد بود (که از ذی الحجه آن سال یعنی از ماه حج آن سال تا ع ۲ یعنی تا خروج من از طهران سه سال و چهار ماه می‌شود) اگر سه سالی که یادم هست سه سال و چیزی بالا باشد، یا ۱۳۲۰ خواهد بود (که از ذی الحجه آن سال تا خروجه من دو سال و چهار ماه می‌شود) اگر سه سالی که یادم هست سه سال و چیزی کم باشد.

بعد الحمدلله بواسطه صحبت شفاهی با آقای میرزا ابوالحسن خان فروغی (17.12.33) واضح و مبرهن شد که حج آنها در ذی الحجه ۱۳۱۹ بوده است\* نه قبل و نه بعد زیرا که

❖ - بعد ما با تصریح به خط خودم در دفتر جلد سیاه طهران تاریخ روز و ماه و سال این سفر حج حضرات را یافتیم، رجوع به همان دفتر و به «ورقات» تواریخ و وقایع معاصره.



ضعیف هم شاید در سفر همان سال یعنی ۱۳۲۰ یا از طرف دیگر در جمادی الاولی همان سنه بطهران عودت کرده اند .

\*\*\*

و از جمله چیزهایی که آقای میرزا ابوالحسن خان معزی الیه راجع باین سفر حکایت می کنند این است که در یکی از منازل راه ( لابلد راه جبل ) دزد بقافله حضرات زده بوده و ایشان را آفریبا لخت کرده بوده و تمام اموال و مراکب و حمولات ایشان را بغارت برده و ایشان پیاده مانده بودند . بعد یادشان نیست چگونه و شاید بعضی از افراد برای هر یکی از آنها يك خری پیدا کرده بوده اند که با آن خر توانسته بوده اند بمنزل برسند و می گویند بعدها پس از مراجعت يك روز که همه آن حضرات که از جمله مرحوم حاجی شیخ شیپور مسخره و حاجی میرزا هادی پسر مرحوم شیخ فضل الله [ از شاگردان سابق من ] در منزل مرحوم حاجی نجم الدوله مهمان بودند حاجی شیخ شیپور حکایت این واقعه دزدی و غارت اعراب را می کرده تا بدانجا رسیده که برای هر یکی خری آوردند و این چنین مطلب را ادا کرده : « خلاصه برای هر یکی از ماها خری آوردند ، آقایك خر ( و بادست اشاره به مرحوم شیخ فضل الله کرده ) ، آقایم يك خر ، آقایم يك خر ، آقایم يك خر ( و در هر کدام از این « آقا » ها با دست اشاره به یکی از آقایان حاضر یعنی مرحوم شمس العلماء و مرحوم آقا علی اکبر بروجرودی و غیره و غیره می کرده ) و آقایم يك کره خر ( و درین جمله اخیر اشاره بحاجی میرزا هادی پسر مرحوم شیخ فضل الله نموده ) .

\*\*

و دیگر آنکه حکایت می کردند که نو [ یعنی راقم این سطور محمد بن عبدالوهاب فروزی ] همیشه میگفتی که دعی [ یعنی حاج سید ابوالقاسم همشاکردی سابق ما در مدرسه معبر که مرد ورزش کار قوی بنیه ای بود ولی هوش و تمیز و ادراکش متوسط و شاید از متوسط هم قدری کمتر بود و در آن سفر همراه حضرات بود و لابلد برای خرحمالی او را برده بودند زیرا که بعدها تعریف می کردند که در بسیاری از مواقع خودش به تنهایی جمیع اسبابهای آنها را از کشتی به خشکی نقل میکرد و یا برعکس ] درین سفر اگر به مصر بروند خواهید دید که از مصر جز اهرام چیزی دیگر را ملاحظه نکرده است و چیزی دیگر ذهنش و توجهش را نگرفته است [ یعنی مابین این همه چیزهای تاریخی باصنعتی یا مزارات صلحایا مدارس و ابنیه و غیره و غیره چون هم بسیار کردن وهم بسیار بی سواد بود هیچ چیز جز يك امر محسوس مادی عظیم العجم مفرط الطولی که ذهن همه کس را حتی کودن ترین مردم را جلب می کند یعنی اهرام ملاحظه نکرده خواهد بود ] و میگفت از قضا پس از مراجعت وقتی که او از مصر و از مشاهدات و محسوسات خود در آنجا صحبت میکرد و یا از وی پرسیدند جز اهرام چیزی را ندیده و حس نکرده و بجز از آن موضوع چیزی دیگر درست یادش نبود و از آن صحبت نمی کرد .

\*\*\*

و از جمله چیزهای دیگری که میگفتند آنکه در اسلامبول در یکی از جمعاعات شیخ شیپور کسی را که قصدی به سلطان داشته او از حر کاتش ارباب پیدا کرده و به پولیس خبر داده او را دستگیر کرده اند و دیده بوده اند که بلی پیشتو و نحو ذلك همراهش بوده و خیال سوء قصدی داشته است و در نتیجه این حسن خدمت سلطان ملثفت شد که یکی از علمای ایران در اسلامبول است و ایشان را به حضور طلبیده با آنکه وی کم کسی را به حضور می طلبیده و با ایشان بسیار مرحمت و لطف کرده بوده است .

و دیگر از جمله چیزهایی که می‌گفتند و برای تاریخ مفید است **سرخه** ربلی بموضوع ماندارد **ولی چون همه** این مطالب را امروز (33-12-17) حکایت کردند در جواب سؤال من از سفر حج حضرات **لابد** این مطلب را در عقب همان مطالب نوشتم، می‌گفتند که سفاول مظفرالدین شاه برای حضور در نمایشگاه ۱۹۰۰ بوده است [ این مطلب را که **لابد** در موفع خود و او ان خود نقل هر مجلس بوده و جمیع مردم ایران می‌دانسته‌اند من فراموش کرده بودم و حالا بواسطه ایشان دانستم که **لابد** همین‌طور بوده است و مثل **خواب هم گویا کم کم** بادم می‌افتد که **بلی** همین قسم بود مردم همه از آن نمایشگاه صحبت میکردند در آنوقتها باری حرکت مظفرالدین شاه برای فرنگ از طهران در این سفر اولش در ۱۲ ذی‌الحجه ۱۳۱۷ (= ۱۳ آوریل ۱۹۰۰) و معاودتش به طهران یکشنبه ۲ شعبان ۱۳۱۸ (= ۲۵ نوامبر ۱۹۰۰) بوده است (تاریخ ایران از آقای ذکاء الملک ص ۳۹۱) و من مثل **خواب** بادم هست که در یکی از سفر اول یا دومش [ سومش را من در طهران نبودم ] من خودم در خیابان اسب دوانی (باغ‌شاه) [ ظ = سپه امروز ] در مقابل مسجد مجدالملک (یا مجدالدوله) ایستاده بودم و خود شاه را دیدم که از دروازه باغ شاه وارد شد و برای اولین بار او تومبیل را دیدم و دیدم که کالسکه‌ای می‌آید بدون اسب و بدون هیچ کشنده دیگری که جمیع مردم از دم دروازه باغ شاه تا میدان توپخانه متدرجاً ولی متصلاً همینکه اتومبیل شاه از مقابل نظرشان می‌گذشت همه صدای بم یک صدای تعجبی از ایشان بی‌اختیار بلند میشد و این فریاد از مدتی قبل (یعنی قبل از محاذی شدن اتومبیل با ما) تا مدتی بعد متصلاً و ممتداً نه خیلی بلند ولی چنانکه گفتم به صدای بم و نرم محسوس و مسموع بود تا ورود شاه به میدان توپخانه **ظاهراً** و از آنجا **گویا** به سردرالماسیه. این راهم نگفتم که من خیلی خیلی خوب مراجعت ناصرالدین شاه از سفر سومش بطهران که آن روز هم من میدانم با که در خیابان لاله زار به تماشا رفته بودم و وقتی که ناصرالدین شاه از مقابل ما **گویا** سوار اسب رد شد عموم مردم فریاد یعنی فریاد استحسان، بلند کردند و مخصوصاً بادم می‌آید که فرنگیها که عدد کثیری از ایشان در کوچه و در سر پشت بامها که منازل خودشان آنجا هست کلاههای خودشان را (و مخصوصاً بادم می‌آید کلاههای حسیری را که خیلی از آنها این نوع کلاه داشتند) برداشته روی دستهایشان گرفته یعنی انگشت سیابه یا سیابه و وسطی‌شان را توی کلاه کرده و بایک تردستی عجیبی مانند شعبده‌گرهای عید نوروز سرعت بسیار عجیبی روی آن انگشت بنا کردند بچرخ دادن با فریاد استحسان و مبارکباد و خوش آمد یا زنده بادشاه و نحو ذلك (**لابد** چه کلمات ایشان بهیچوجه بادم نمی‌آید **ولی بدیهی** است که مضمون فریاد ایشان همین چیزها بوده است. [ این سفر اخیر ناصرالدین شاه بفرنگ در سنه ۱۳۰۶ بوده است (تاریخ ایران ۳۸۵) ولی دیگر نه ماهش را نه روزش را نه حرکتی و نه عوداً میدانم تا بعدها شاید بدست آید. تمام شد اوراق شیخ فضل‌الله نوری.